14.4.2020 15.30-16.10

**هر که در سایۀ عنایت ِ اوست گنهش طاعت است و دشمن، دوست**

بر هر یک از سایر بندگان و حواشی، خدمتی متعیّن است که اگر در ادای برخی ازان تهاوُن و تکاسُل روا دارند در معرض ِ خطاب آیند و در محلّ عتاب، مگر بر این طایفۀ درویشان که شکر ِ نعمت ِ بزرگان واجب است و ذکر ِ جمیل و دعای خیر. و ادای چنین خدمتی در غیبت اولی ترست که در حضور، که این به تصنع نزدیک است و آن از تکلف دور. به اجابت مقرون باد!

**عنایت: لطف، یاری، توجه کردن، یاری کردن**

**تهاون: سستی، سهل انگاری؛ خوار شمردن، خوار و حقیر داشتن**

**عتاب: پرخاش، سرزنش**

**تکلف: رنج و سختی بر خود دادن**

**پشت ِ دو تای فلک راست شد از خُرّمی تا چو تو فرزند زاد مادر ِ ایّام را**

**حکمت ِ محض است اگر لطف ِ جهان‌آفرین خاص کند بنده‌ای مصلحت ِ عام را**

**(اگر لطف جهان آفرین بنده‌ای را برای مصلحت عام خاص کند، حکمت ِ محض است)**

**دولت جاود یافت هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را**

**وصف ِ تو را گر کنند ور نکنند اهل فضل حاجت ِ مشّاطه نیست روی دلارام را**

تقصیر و تقاعدی که در مواظِبت ِ خدمت بارگاه ِ خداوندی می رود بنابر آن است که وقتی جمعی حکمای هندوستان در فضیلت ِ بزرجمهر سخن می گفتند و به آخر جز این عیبش ندانستند که در سخن گفتن بطی ء است یعنی درنگ بسیار می کند و مستمع را بسی منتظر می باید بودن تا وی تقریر ِ سخنی کند. بزرجمهر بشنید و گفت: اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم.

**تقاعد : کناره گیری، اختیار عزلت / خداوند : وزیر**

**سخندان پرورده، پیر ِ کهن بیندیشد، آنگه بگوید سخن**

**مزن بی تأمل به گفتار دم نکو گو و گر دیر گویی چه غم؟**

**بیندیش و آنگه بر آور نفس وزان پیش بس کن که گویند بس**

**به نطق آدمی بهترست از دواب دواب از تو به، گر نگویی صواب**

فکیفَ در نظر ِ اعیان ِ حضرت ِ خداوندی، عزَّ نصرُهُ- که مجمع ِ اهل دل است و مرکز ِ علمای مُتبحّر – اگر در سیاقت ِ سخن دلیری کنم شوخی کرده باشم و بضاعت ِ مُزجات به حضرت ِ عزیز آورده...؛ و شَبَه در جوهریان جوی نیارد و چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد و منارۀ بلند بر دامن کوه الوند پست نماید.

**هرکه گردن به دعوی افرازد خویشتن را بگردن اندازد**

**سعدی افتاده ای است آزاده کس نیاید به جنگ ِ افتاده**

**اوّل اندیشه وانگهی گفتار پای بست آمده ست و پس دیوار**

دواب (ج. دَابّه) چارپا yer yüzünde yürüyen , dört ayaklı canlılar, hayvanlar

فکیف: خصوصا، به خصوص

عزّ نصره : نصرتش عزیز باد

متبخر : بسیار دانا

سیاقت: söz gelişi, sözün gelişi

شوخی: کستاخی

بضاعت : اثواب ، متاع، سرمایه

مُزجات : کمی گرانبها

شبه : pirinç boncuk

جوهریان: جوهر فروشان